

حرکت بسوی منجلااب

رادیو فردا با اعلیحضرت

قسمت سوم:

موافقت با جنبش سبز (خزه ها)

امیر فیض- حقوقدان

سه شنبه ۳ فروردین ۲۵۴۹

۲۳- مارچ ۲۰۱۰

در مصاحبه تلویزیون اندیشه سنوال کننده اشاره ای به علامت سیزی که بدست اعلیحضرت بسته بود می کند و این اولین باری بود که یک خبرگزاری از حمایت و تایید اعلیحضرت از جنبش سبز خبر میداد. ولی این اشاره برای تهیه کننده گان مصاحبه کافی نبود و آنها بدنبال اقرار و اعلام صریح و قاطع اعلیحضرت نسبت به جنبش سبز و علامت آن بودند. ادامه این ماموریت به رادیو فردا و رادیو اسرائیل واگذار شده و هردو این رادیو ها عینا این سنوال تکراری را با اعلیحضرت در میان گذاشتند که موقعیت اعلیحضرت (رضا پهلوی در مقابل جنبش سبز چیست و آیا آنرا تایید می کنند)

صدرصد تایید می کنم:

صدرصد برداشت من این است که جنبش با هدف آزادی، دموکراسی و سکولاریزیشن می رود یعنی همان چیزی که خواست اکثریت مردم کشور ما است. (پاسخ اعلیحضرت)

اعتبار کلام:

عبارت صدرصد، علامت اعتبار کامل دادن به معناست، ولی عبارت «صدرصد» در کنار «برداشت» موقعیت ایجاد نمی کند و اساسا واژه صدرصد یک بیان عامیانه است چرا که صدرصد یعنی کامل و هیچ چیزی بطور کامل نیست و آنچه که ما فکر می کنیم صد در صد کامل است نسبی است و این فهم ناقص ماست که آنرا کامل میدانیم.

همینجا برای اینکه اثبات شود که برداشت اعلیحضرت با صد در صد فاصله دوری دارد و امری است تصویری به بیانات خودشان استناد می شود.

اعلیحضرت در مصاحبه با رادیو (پژواک) که یک هفته بعد از مصاحبه با رادیو فردا صورت گرفت فرمودند:

«تا فضای باز سیاسی و انتخابات آزاد نداشته باشیم، هیچگونه معیاری برای تعیین خواسته های مردم نمیتوان داشت»

با این فرمایش درست، چگونه اعلیحضرت از هم اکنون خواست اکثریت مردم ایران را برآورد می فرمایند و آنرا در آزادی و دموکراسی و سکولار محصور مینمایند؟؟

در اصطلاح مامردم این روش را می گویند: «میان دعوا نرخ تعیین کردن است» که از حکمیت و منطق بی بار است.

دروادی برداشت:

برداشت، واجد دو طریق است. طریق عملی و طریق ذهنی یا فلسفی. طریق عملی مانند برداشت محصول، و یا برداشت از بانک و امثال آن ها.

برداشت فلسفی را نیز به دو قسم گفته اند؛ یکی از ادله عقلی، موازین حقوقی و یا شرعی و یا مستندات تاریخی و اسناد اصیل بدست آمده است و شکل دوم برداشتی است که از مسیر علاقه فردی، خیال، وهم، تصور تلقین شنیده ها و امثال آنها ساخته شده است.

این قسم برداشت ها یعنی برداشت هایی که از آن به برداشت های خیالی و ذهنی یاد شده بی اعتبار است.

برداشت های فلسفی که مورد بحث ما و تکیه گاه برداشت اعلیحضرت ممکن است باشد، قائمه اجرایی و اصلت آن بر استدلال است. یعنی کشف احکام و موضوعات مجهول (برداشت) بوسیله احکام و نیز عینیات موجود.

یکی از دلایل و اسباب تطبیق و حرکت در جهت استدلال، عین و یا بیان اصل قول است. وقتی صاحب قول حیات دارد نمی توان حدیث ساخت، حال که موسوی و کروی و و خاتمی زنده اند و مدام بصورت صاحب عله عقاید و نظرات و اعتقادات محکم خود را به قانون اساسی جمهوری اسلامی و مشروعیت حکومت جمهوری اسلامی اعلام می کنند و حتا با سوء استفاده از واژه هایی سعی میکنند که استحکام عقیده راسخ خود را به قانون اساسی جمهوری اسلامی بیان کنند از باب مثال واژه "گران سنگ ملی" را برای حقانیت و استحکام قانون اساسی جمهوری اسلامی بکار میبرند که فکر میکنم تاکنون هیچکس از این واژه برای اثبات مسائل حقوقی استفاده نکرده است، دیگر مجالی باقی نمی ماند که ما با حدس و نظر و خیال و رویا از گفته های آنها برداشت دیگری کنیم.

این اشاره بجاست که واژه «گران سنگ» اقتباس از یک بیت شعر میهنی است که اصل آن چنین است:

هست ایران چو گران سنگ و حوادث چون سیل طی شود سیل خروشان و برجا ماند سنگ

تا وقتی محمد زنده بود، کسی حدیث برایش نداشت، خیلی فکاهی است که صاحب عله زنده وحی و خودش خودش را معرفی می کند و جنبش منتسب به خودش را هم تشریح میکند و بعد برخی میگویند، خیر اصلا آن حیوان درنده گریه ملوس بی آزاری است که فقط موش می گیرد.

پاسخ صاحب عله به برداشت اعلیحضرت:

میرحسین موسوی در ملاقات با افراد حزب مشارکت (سایت کلمه) گفت:

«اطلاعات به ما رسیده می گوید مخالفان راجع به وقایع و جریانات پس از انتخابات یک افسانه ساخته اند و ظاهرا خودشان هم افسانه را باور کرده اند و افراد احزاب را با قلب اطلاعات درجایگاهی که میخواهند میرسانند.»

در تطبیق موردی صاحب عله می گوید آنچه که اعلیحضرت درباره جنبش سبز فرموده اند «افسانه» ای است که خودشان ساخته اند، یعنی وهم و خیال و تصور خودشان است آنها افسانه ای که خودشان هم باور کرده اند که البته اگر خودشان یعنی اعلیحضرت این افسانه را باور نکرده بودند به حمایت و تایید صدر صد آن بر نمی آمدند.

حال اجازه بفرمایید قضیه رها جور دیگری حل کنیم.

فرض می کنیم که برداشت اعلیحضرت نسبت به جنبش سبز درست باشد، یعنی جنبش هم آزادیخواه است و هم مخالف جمهوری اسلامی و هم خواهان سکولاریسم است. اصلاً موسوی و کروبی و خاتمی هم رهبری آنرا ندارند فقط یک طرفدار و معتقد به حقانیت آن حرکت هستند [!]

در این صورت با این ابهام روبرو می شویم که چگونه می شود کسانی که خواهان بقای جمهوری اسلامی و مخالف آشکار سکولاریسم میباشند و صریح و روشن می گویند «ما همچنان اصلاحات را بر مبنای دین میدانیم، مبدا هویتی خود را انقلاب اسلامی و چهار چوب حرکت خود را جمهوری اسلامی میدانیم»

«مرز های ما با آنهایی که ضد دینند، با متحجران، حتا با کسانی که میگویند دین نباید در سیاست دخالت کند مشخص است.»

طرفدار سرشناس جنبش سبز شناخته شوند، آیا این دو، یعنی برداشت اعلیحضرت از ماهیت جنبش با اعتقادات سیاسی موسوی و کروبی که ده ها بار رسماً اعلام و بیانیه شده است منافای نیست و بصورت دوضد کامل خودنما نمی گردد؟؟ البته که میگردد. بنابراین در این تضاد به کدام میتوان اعتبار داد؟ به برداشت نظری وهوسی و تلفیقی وشایدوباید و ممکن است ویا به اعلامات صریح صاحب عله؟؟ [!]

هدف چیست پاک و ناپاک:

واقعا ازاینکه سعی می شود اعلیحضرت را وابسته به جنبش سبز ویا حامی و طرفدار آن نشان بدهند چیست؟ آیا ایجاد اعتبار برای جنبش سبز است؟ ممکن است یک مقصود چنین باشد ولی جنبش سبز بمناسبت سردرگمی درهدف نداشتن رهبر و آلوده شدن به کسانی که در جامعه ایرانی منفورند و از آن مهمتر ملاحظات عینی در راستای حمایت بیگانگان از این جنبش! اساساً آبرویی برای جنبش باقی نمانده است که اعلام وابستگی اعلیحضرت بتواند آنرا نجات بدهد و در اینجا اصل «اختلاط پاک و ناپاک، پاک را نا پاک می سازد» وارد می گردد.

سایت موسوی این تفسیر را ارائه داده است:

اکنون ببینیم که حمایت اعلیحضرت از جنبش سبز با چه برداشت و تفسیری از ناحیه موسوی و ایادی او روبرو شده است.

سایت موسوی این تفسیر را ارائه داده است:

«حوادث پس از انتخابات در راستای اصلاح طلبی بود اما امثال رضا پهلوی و فرج پهلوی به خاطر هراس از منزوی شدن اقدام به حمایت از جنبش کرده اند»

ملاحظه فرمودید، نتیجه کارهای ناپخته، غیر لازم تحت تاثیر افراد نا باب بودن چه دستاورد هایی بجا می گذارد که با هیچ آب و داغی پاک شدنی نیست.

کبوتر با کبوتر باز با باز:

یکی از جهات افتراق انسان و حیوانات این است که حیوانات از طریق جنسیت گردهم می آیند و جامعه سازی میکنند و انسان ها از طریق هماهنگی اعتقاد، تفکر، اندیشه و بطور کلی فرهنگ و آداب و رسوم و غیره.

درچار چوب این قاعده کلی که مورد قبول همگان هست یک سند ارانه می شود تا با ملاحظه آن، اعتبار برداشت اعلیحضرت از جنبش سبز و موسوی و کروی که آنها به **جایگاه شجاعت** هم رسانده شده اند معلوم گردد.

سند این است:

اکنون به این سند توجه فرمایید که موقعیت فکری و عملی خاتمی و موسوی و کروی و خلخال را برابرنشان می دهد.

مجمع روحانیون مبارز تهران منشعب از جامعه روحانیت مبارز تهران است. کسانی از اعضای جامعه روحانیت مبارز تهران که مدعی بودند، جامعه روحانیت مبارز تهران از خط امام و اهداف انقلاب دور شده است به دور هم جمع شدند و مجمع روحانیون مبارز تهران را تشکیل دادند در بین افراد مجمع روحانیون مبارز تهران محمد خاتمی، محمود داعی، خلخال، حسن صانعی، علی اکبر محتشمی، میرحسین موسوی، مهدی کروی، موسوی خویینها و بسیاری نظیر آنان عضویت دارند.

محمد داعی و محمد خاتمی کسانی هستند که خمینی نظارت برانتشار روزنامه های کیهان و اطلاعات را به آنها واگذار کرد (یعنی حد اعلا اطمینان) و همین خاتمی بود که مردم، فریب او را خوردند و گمان کردند که او بغیر از جمهوری اسلامی است.

اگر مردم به خاتمی رای دادند بدان جهت بود که او از آزادی صحبت کرده بود. (بیانیه اعلیحضرت بمناسبت انتخاب خاتمی)

خلخال نیازی به معرفی ندارد، تفویض مقام قاضی شرع عالیترین درجه وفاداری و اطمینان است.

علی اکبر محتشمی همان کسی است که سرپرستی حزب الله لبنان را بدستور خمینی عهده دار شد و بعد از خمینی نیز رابط بین حزب الله و تروریست های لبنانی و جمهوری اسلامی بود.

موسوی خویینی ها همان سردسته گروگان گیران بود که بنمایندگی طویله هم رسید و اکنون فراری وزیر سایه آمریکا قرار گرفته است.

صانعی همان کسی است که فتوای قتل رشدی را پیگیری و در آخرین سالها جایزه قتل رشدی را دوبرابر کرد.

مهدی کروی تا آنجا مورد اعتماد خمینی بود که ماموریت مذاکره با نمایندگان ریگان و آزادی گروگان ها به او محول شد.

تازه ترین اظهارات کروی در همین پیام نوروزی او چنین آمده است:

«ما مطمئنا فدایی نظام هستیم و برای منافع ملی و کشور و اسلام و جمهوری اسلامی جانمان را حاضریم فدا کنیم»

موسوی (میرحسین) همان جانوری است که هشت سال نخست وزیر جمهوری اسلامی بود و ۴۳ نفر از ایرانیان که در خارج از کشور ترور شدند در زمان او ترور گردیدند، ۲۸۰۰ زندانی، بدون حکم محکومیت در زمان او اعدام شدند.

مقصود از این شواهد و دلایل اثبات این حقیقت است که افراد بالا همه از نظر تفکر و اعتقاد یک قشری تمام عیار و تربیت شده درمکتب تشیع و اقتدار آخوند برجامعه است آنها پوست و گوشت و خونشان برضد آزادی، حاکمیت مردم تا چه رسد به جدایی دین از حکومت است.

اگر موسوی و کربوبی و خاتمی حتا یک کلمه هم در جهت حقانیت [!] جمهوری اسلامی وقانون اساسی آن صحبت نمی کردند، همین سوابق و پیوستگی آنها در مجمع روحانیون مبارز تهران وسابقه نخست وزیری ۸ ساله اوکه اعزام نوجوانان به روی مین های انفجاری برجسته ترین جنایات اوست کافی بود که انسان اگر قصد اغوای ایرانیان را نداشته باشد، به حمایت و تجلیل از او بر نیاید و برداشت خود را که مقبول جامعه ایرانی است به حساب آن قشری نگذارد.

آخر چگونه ممکن است یک انسانی را که از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۸۷ یعنی ۴۵ سال در مکتب آخوند آنهم از نوع خمینی پرورش یافته و به عالیترین مقامات جمهوری اسلامی رسیده ویک قشری ویا لاقول یک مسلمان واقعی است از قبیل جمهوری اسلامی به آلف و علوفی رسیده است حال بدنبال آزادی و دموکراسی وسکولاریسم باشد. [!؟]

حکیم مولوی در تفسیر و تحقیق خود به مسئله لزوم تشخیص انسان ها اشاره جالبی دارد که با بیت زیر شروع شده است:

چون سفالین کوزه ای را میخری	امتحاناش میکنی ای مشتری
میزنی دستی برآن کوزه چرا	تا شناسی از ظنین انگشته را

خنده دارترین نمایشنامه ها آن است که گرگها می خواهند به لباس میش درآیند. کافی نیست که گرگ ها فقط صدای میش هارا در آورند تا میش شوند، دندانهای تیز و چنگال های تیزش را چکار میکنند (مقایسه بفرمایید با موسوی و کربوبی)

درجوامع سیاسی ما گرگ هایی وجود دارند که به برخی از مبارزین مسلطند، این تسلط ظاهرا از باب اعتقادی به افسانه می ماند ولی در مجموع همان ماهیت تسلط گرگ و میش است، این تسلط همواره از دریچه دفاع از حق و آزادی وارد می شود ولی با طنش دفاع از خود گرگ است. آدمیان میش مسلک، غالبا نا خودآگاه تحت تسلط بیان وزاری گرگ ها قرار میگیرند و گرگ ها هم آنچنان با آنها گرم میگیرند و امیدوار میسازندکه تفاوتی بین گرگ و خودشان قایل نیستند.

فرمان حرکت بسوی منجلاب:

سلطنت طلبان وهمه کسانی که آرزوی نجات ایران و هویت ایرانی را دارند حق دارند که از برداشت اعلیحضرت نسبت به جنبش خزه ها نگران و مشوش باشند چرا که ایشان از مردم خواسته اند که منتظر فرمانشان باشند که چه بکنند و چگونه بکنند.

«هموطنان داخل کشور هشیار باشید تا کسانی به منظور برآوردن اغراض شخصی از وجود گرانقدر شما ووضع آشفته کشور سوء استفاده نکنند من به اطلاع کلیه هموطنان عزیز داخل وخارج کشور خواهم رسانید که چگونه دست به اقدامات نهایی بزنید تا قربانی هایی که می دهید وکارهایی که میکنید به حساب و بی نقشه نماند» (پیام اعلیحضرت به وسیله کاست در سال ۱۳۶۴)

آیا بعد از ۳۰ سال انتظار مرحمت اعلیحضرت به وظایف خودشان وتعیین تکلیف ما ایرانیان پیرو ایشان حرکت به سوی منجلاب سزاوار ماست؟